

خوځوي با ځند ځا نځ نځم . . جلال ء ځدو ځا سا ځج

(نځم)

ځا با پيريم ي وټ:

▪ ځځځ ځځ ځځمیل ځځ

میووټ ځځ ځځ ناردم.

ځځوار ځي چوارش ځځ ځځ

(با ځند) ځا نځ (باخ) ت ځا ځځ سپارد

چوار ځځ رانيم ځځ ځځ.

چوار جار

ځځ ځځ وټم:

ځځ و

ځځ

ځځ ځځيان ځځ

ځځ

ځځ

چوارش ځځ ځځ (۱۹۸۴)

“چوار” چرک ځځ ځځ وويست

(ځځ) ځځ ځځ مان ځځ ووناک ځځ ځځ وټ

“ نځم ”

ځځ ځځ ځځ وټ:

▪ ځځ ځځ چوار براک ځځ

ځځ چوار ش ځځ ځځ جياواز دا

(چاو) ځځيان کو ځځ بوو

(ځځ) ځځ

تا ځځ وټي (قيامت)

بووراو ځځ وټ

“ نځم ”

هه موو چوارشه ميهك
چارهكي بوويستايه به پارشوو
ده چوو به سهرته نووري ژيان
چوار ته نهكه ئاردي ئه ميهي
ده كرد به هه وير به سبه
چوار (نان) يشي ده كرد به خهر
به كه ترهكان
چواري كهش
به نيشتمان

(نهكه) م
به ره له ويه نان بكه شته
چوار جار
ديه پوه
پهش ئه ويه (بيسميلا)
له ئاو كا
چوار جار
ده گريا

(نهكه) م
تا
ژيا
له (نه نفا) ي
ئاو
ترسا

كا تهك
چوار (سه عات)
له خه و دا
ده مرم
له گه (باران) ي
شه و دا
(نهكه) م

رویای پرندگان
جلال عبدالله صالح

پدر بزرگم
به مادر بزرگم گفت:

▪ روزی هیچ میوه ای
برایم نفرستادی
عصر چهارشنبه
به پرندگان
باغچه واگذار نکردید
که چهار آهنگ
به من بگویند.
چهار بار
به من نگفتید:
▪ گل ها و
زنان
زیبا هستند
یا بو می دهند.

چهارشنبه ۱۳۶۳ ثانیه های «چهار»
می خواستند
روستای ما روشن شود.
به او گفتم:

▪ هر چهار برادر
در چهار جنگ مختلف
کور شدند.

«مادر بزرگ»
باید برای پراکنش
زندگی مشکل ساز می شد،
امروز چهار تن آرد با خمیر
برای فردا درست می کرد و
چهار نان
برای کبوترها درست می کرد و
چهار تا
برای وطن.

قبل از اینکه
غذا بخورد،
چهار بار
صبر می کرد
قبل از اینکه بیسمیلا
چهار بار در
آب می جوشد.

مادر بزرگم
تا وقتی
که آنفلون
آب می شد
از آب
می ترسید.